

قایم باشک دنیا

من چشم گذاشته‌ام تا پیدایت کنم. دست‌هایم را روی صورت‌م گرفته‌ام و جرزنی هم نمی‌کنم. از لای انگشتانم نگاه نمی‌کنم. من فقط تاریکی می‌بینم و بس. منتظرم تو صدایم کنی تا دست‌هایم را از روی صورت‌م بردارم، دنیای تاریک را کنار بزنم و بعد نشانه‌ها را دنبال کنم و به تو برسم. دارم شماره‌ها را می‌شمارم و ته دلم خالی می‌شود، برای لحظه‌ای که صدایم کنی و پیدایت کنم.

زندگی کردن در دنیا شبیه به یک قایم‌باشک‌بازی بزرگ است. من فکر می‌کنم تا زمانی که وارد این بازی نشویم، از حقیقت زندگی باخبر نمی‌شویم. آن‌هایی که قایم‌باشک‌بازی نمی‌کنند، هیچ‌وقت لذت کشف کردن از روی نشانه‌ها را نمی‌چشند. حتی شاید فکر کنند چه کار بیهوده‌است که چشم‌هایمان را ببندیم و هیچ‌جا را نبینیم، بعد برویم و کسی را پیدا کنیم. اما من فکر می‌کنم چه خوب است که آگاهانه چشم‌هایم را روی روشنایی و بینایی می‌بندم. احساس می‌کنم تاریکی را پذیرفته‌ام. قبول کرده‌ام که خیلی چیزها را نمی‌دانم و با پذیرش این حقیقت می‌خواهم که نشانه‌هایی به من داده شوند تا حقیقت را پیدا کنم.

تو حقیقت زیبای من هستی. من در قایم‌باشک‌بازی چشم می‌گذارم تا بتوانم تو را پیدا کنم. من می‌پذیرم که بی‌نشانه‌های تو در تاریکی هستم. می‌پذیرم که هیچ‌چیز نمی‌دانم. بعد از اینکه به ندانسته‌هایم ایمان می‌آورم، تو فرصت می‌دهی تا با نشانه‌ها پیدایت کنم. بعد از آن، جهان من روشن و نورانی می‌شود. هر نشانه‌ای را که دنبال کنم، مرا به راه تو می‌آورد. حتماً باران هم نشانه‌ت هست. همین نشانه‌ای که همین حالا پیدایش شده. چه آهنگ گوش‌نوازی دارد. چک‌چک بر پنجره می‌زند و بعد ... تند می‌شود؛ خیلی تند. از موسیقی تند باران می‌خندم. همیشه همین‌طور است. وقتی به هدف نزدیک می‌شویم، صدای راهنمایی بلند می‌شود. وقتی به مقصد نزدیک می‌شویم، یکی تندتند بر دیوار می‌کوبد که بگویند هدف همین نزدیکی‌هاست. من از صدای تند باران می‌فهمم نشانه‌ها را درست دنبال کرده‌ام و تو باید به من بسیار نزدیک باشی. انگار هر چه به خودم بیشتر فکر می‌کنم، صدای باران بلندتر می‌شود. دستم را روی قلبم می‌گذارم و باران با بلندترین موسیقی، خودش را مهمان پنجره می‌کند.

من سال‌هاست که به تو ایمان آورده‌ام و تو سال‌هاست که در قلبم حضور داری. دیگر دنیای درونم روشن شده است. تاریکی را کنار زده‌ام و نشانه‌هایت را یافته‌ام. حالا دربارت بسیار می‌دانم.

«وَمَا لَنَا أَلَّا تَتَوَكَّلَ
عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا»

و ما چه عذری داریم که بر خدا توکل نکنیم و حال آنکه او راه‌هایی را که برای ما شایسته است، نشانمان داده است (بخشی از آیه ۱۲ سوره ابراهیم).

